

بازنمایی نمادهای آیینی در آثار هنری ایران باستان (با تکیه بر اسطوره آفرینش در آیین زرتشت، زروانی، مانی و مزدک)

سمیه کریمی^۱ (نویسنده مسؤول)

دانشجوی دانشگاه آزاد اسلامی یزد

منصور مهرنگار

استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد یزد

تاریخ پذیرش: ۹۴/۷/۱

تاریخ دریافت: ۹۴/۱/۲۰

چکیده

در مقاله جاری به مطالعه بازنمایی نمادهای آیینی در آثار هنری ایران باستان (با تکیه بر اسطوره آفرینش در آیین زرتشت، زروانی، مانی و مزدک) خواهیم پرداخت. اسطوره سرگذشتی راست و مقدس است که در زمان ازلی رخ داده و به گونه‌ای نمادین و تخیلی به چگونگی آغاز هستی و فنای آن می‌پردازد. باورها و اعتقادات مردم، همچنین مسائل اجتماعی، اقتصادی و

1. Email: somayekarimi2016@gmail.com

سیاسی حاکم در تمدن قدیم ایران باعث شده تا اسطوره آفرینش در ایران قبل از اسلام مفهومی معنوی داشته و بیانگر فرهنگی خاص باشد. از همین رو در این پژوهش ابتدا پس از ارائه توضیح مختصری در مورد ایران باستان به واکاوی مفهوم اسطوره در آیین‌های زرتشت، زروانی، مانی و مزدک خواهیم پرداخت. شایان ذکر است که مطالب تشکیل دهنده این نوشتار از طریق مطالعات کتابخانه‌ای و با روش تحلیلی توصیفی بوده است.

واژگان کلیدی: اسطوره آفرینش، ایران باستان، زرتشت، مانی.

۱- مقدمه

گاه انسان خود اسطوره شد و گاه اسطوره‌ها را لمس و تجربه کرد، آنها را ساخت و آفرید. اسطوره‌ها به مانند موجوداتی با قابلیت‌های متفاوت بودند که در ذهن و درون آدمی نفس می‌کشیدند و بارور شدن را می‌طلبیدند. فقط باید دستی و توانی می‌بود تا آنها را بپرورد و به شکلی دلخواه و ایده آل بسازد. این بود که واقعیت و تخیل و رمز، به آفریدن چهره‌هایی پرداختند که هر یک از آنها با یکی از ابعاد وجودی انسان در ارتباط بود. اندک اندک اسطوره با مذهب پیوند خورد، با تاملات فلسفی در آمیخت، با خدا و انسان یکی شد، از زمان خروج کرد، به غیب و سحر و جادو مسلح گشت و قدرتی یافت لایتناهی ... و چنین شد که در نگاه و تخیل اسطوره ساز، چهره‌هایی ظهور کردند که پا در زمین داشتند و سر بر آسمان می‌ساییدند. چهره‌هایی که چون خدایان تبعیدی در این خاکدان زمین آواره و سرگردان می‌زیستند. خدایانی که بار رسالتی گران بر دوش‌هایشان سنگینی می‌کرد و با وجود قدرت‌هایی شگرف، چهره‌های انسانی‌شان، آنها را محبوس و اسیر زمین می‌ساخت. باید گفت بشر به هر واقعیتی که می‌توانست پرده‌ای از ابهام داشته باشد، رنگ و بویی شاعرانه و اساطیری زده است، تا برای خود توجیهی بیابد و دنیای خود و هستی را به گونه‌ای تفسیر کند. اما اینکه ظهور خدایان می‌توانسته از این سو، یعنی مخلوق انسان باشد یا از سوی دیگر، یعنی از سوی نیرویی ماورای ذهن و توان و خواست وی، نیرویی که درصدد تماس با انسان بوده است. بی‌شک نمی‌توان گفت که همه اسطوره‌ها موجودات قدسی و مینوی‌اند، یا همه راست و واقعی و یا همه دروغ. نمی‌توان گفت که اسطوره‌ها موجوداتی الهی، مافوق طبیعی، آسمانی یا اختری و کوکبی‌اند و یا فقط زمینی.

اسطوره‌ها می‌توانند تاریخی باشند، اما ساخته و پرداخته ذهن، می‌توانند زمینی باشند با قدرتی آسمانی، می‌توانند قدسی باشند، اما محبوس در تقدیر و سرنوشت بشری. می‌توانند واقعی باشند اما با ماهیتی ماورایی و خیالی.

جنس اسطوره از جنس شعر است. لوازم و زیبایی و زشتی و بیان و شکل شعر مهم نیست، آنچه که مهم است پیامی است که آن شعر می‌تواند داشته باشد، پیامهای یکسانی که به شیوه‌های گوناگون بیان می‌شود. اسطوره از جنس رمز است، تلمیح است. مافوق است. از جنس عبرت و بیداری است. آرمان‌زا و آرمان‌نماست. اگر افسانه‌ها و قصه‌ها برای خوابیدن است، اسطوره‌ها برای بیداری‌اند، اگر در واقع اشیا و موجودات برای بهره‌وری و تملک‌اند، در اسطوره‌ها دارای قداست و منشا آگاهی و تنبیه‌اند اگر افسانه‌ها و قصه‌ها برای خوابیدن است، اسطوره‌ها برای بیداری‌اند، اگر در واقع اشیا و موجودات برای بهره‌وری و تملک‌اند، در اسطوره‌ها دارای قداست و منشا آگاهی و تنبیه‌اند.

۲- طرح مساله

در این پژوهش برآنیم که به مطالعه بازنمایی نمادهای آیینی در آثار هنری ایران باستان (با تکیه بر اسطوره آفرینش در آیین زرتشت، زروانی، مانی و مزدک) بپردازیم. بدین منظور برای طرح بهتر مسئله تحقیق درک مفاهیم زیر لازم می‌باشد.

۲-۱- اسطوره ایرانی

تمدن‌های بزرگ نظیر ایران همواره آوردگاه و مخزن گرانبه‌های اساطیر بسیاری بوده‌اند که جای تحقیق و تتبع فراوان دارند و البته عمر اسطوره‌شناسی در ایران حتی به نیم قرن هم نمی‌رسد؛ جوان است و نوپا و رو به سوی آینده‌ای روشن‌تر با قدمتی کهن‌تر و دیر پاتر.

اسطوره چیست؟

ساده‌ترین تعریفش این است که اسطوره بیانی است نمادین و سمبلیک و اسطوره یک روایت است. حالا این روایت می‌تواند نوشتاری باشد که به صورت یک قصه اساطیری نقل شود و می‌تواند به صورت یک روایت تصویری باشد که در قالب سنگ نگاره‌ها و نقاشی‌های کهن بیان شود.

بنابراین روایت نمادین به وجود می‌آید تا نشان دهد که هر قومی از کجا آمده و نیز

جهان آن قوم چگونه به وجود آمده است و ویژگی‌ها و عناصر طبیعی آن چیست و به کجا خواهد رفت. در واقع اساطیر هر قوم آفرینش، زندگی، مرگ و پایان جهان را به شکل سمبلیک و در قالب نقاشی، موسیقی و رقص‌های آیینی برای مردم بیان می‌کند؛ مثلاً مکتب روانکاوری اسطوره، مکتب جامعه‌شناسی اسطوره و مکتب تاریخی اسطوره، اینها دیدگاه‌های متفاوتی هستند. از دیدگاه پدیدار شناختی در واقع اسطوره را به شکل یک دین اولیه نگاه می‌کند و آنها را باور آیینی می‌داند؛ یعنی اسطوره‌ها افسانه و خرافات نیستند و کاربرد آیینی داشته‌اند. بنابراین تعریفی که از اسطوره بیان می‌شود این است که اسطوره‌ها حداقل در ایران از قداست بسیا بالایی برخوردار بوده‌اند؛ یعنی عامه مردم، اساطیر را باور داشته‌اند؛ مثلاً اگر می‌گفتند اسطوره میترا، یعنی به یک خدای خورشید اعتقاد داشتند و می‌گفتند که این همان میتراست که هر روز می‌درخشد و بدی‌ها را از بین می‌برد و نیکی‌ها را پاداش می‌دهد. پس در واقع خرد جمعی آدم‌ها در هر خطه و سرزمینی باعث به وجود آمدن اسطوره‌ها می‌شود.

۳- روش تحقیق

روش بررسی در این مقاله به صورت توصیفی-تحلیلی و با استفاده از اسناد و مقالات پژوهشی پیشین است. برای شناخت بهتر و بیشتر از عوامل زیر استفاده خواهد شد:

اسطوره‌های نمادین پیشین ایران.

نمادهای آیینی در آثار هنری ایران باستان.

۴- بحث

۴-۱- موقعیت ایران باستان

نجد ایران مثلثی است بین دو فرورفتگی: خلیج فارسی در جنوب و دریای خزر در شمال. مثلث مذکور محدود به کوههایی است که در پیرامون فرورفتگی مرکزی - که امروز ناحیه ای است بی آب و علف و بستر دریایی خشک شده - بر آمده اند.

کوههای مغرب یا سلسه زاگرس از شمال غربی به جنوب شرقی ممتد است و متجاوز از ۱۰۰۰ کیلومتر طول و ۲۰۰ کیلومتر عرض دارد، ارتفاع این سلسه جبال به ۱۰۰۰ تا ۱۷۰۰ متر می رسد و قسمت شمالی مثلث مذکور به وسیله سلسله جبال البرز که مرتفعترین قله

آن موسوم به دماوند و متجاوز از ۵۶۰۰ متر ارتفاع دارد مشخص است^۱.
سلسله جبال البرز در جنوب دریای خزر به طول ۱۷۰۰ کیلومتر و عرض ۲۰ تا ۷۰
کیلومتر از آستارا تا گرگان امتداد یافته و مانند دری ناحیه خزری را از منطقه بیابانی مرکزی
جدا می نماید.

آذربایجان بواسطه جاده هایی که از سمت شمال غربی و شمال شرقی به طرف آن
می رود یکی از سهلترین نواحی مملکت از نظر رفت و آمد است. این ایالت که یکی از دو
شکاف دره کوهستانی ایران محسوب می شود، در طی تاریخ شاهد ورود و اقامت مادها،
پارسیان، کردان، مغولان و ترکان تاتار در دره های حوالی دریاچه بوده است.
در مشرق، سلسله البرز جبال خراسان را ایجاد می کند که چندان مرتفع نیست. این
منطقه دومین مدخل نفوذ اقوام به داخل نجد بوده به طوریکه تا آخر قرن نوزدهم میلادی
مورد تاخت و تاز ترکمنان بوده است.

دره اترک و دشت گرگان واحه های طبیعی مهاجرت به سوی ایران است. پادشاهان
ساسانی برای دفاع از خود در این منطقه دیوارهای آجری به طول چندین کیلومتر بنا کرده
بودند و چندین سلسله همچون اشکانیان، صفویه و قاجاریه از آنجا برخاسته اند.

کوههایی که مثلث نجد را فرا گرفته با یک رشته کوه جنوبی به نام مکران کوه، تکمیل
می شود که دو معبر از آن شکافته شده است و راه بندرعباس که سابقاً بندر معمور در خلیج
عمان بوده و دیگری معبری که به مشرق و به طرف بلوچستان می رود.

در بخش مرکزی نجد منطقه بی آب و علفی وجود دارد که یکی از بایرترین کویرهای
جهان است. این منطقه به دو قسمت دشت کویر در شمال و دشت لوت در جنوب تقسیم می
گردد.

در نجد ایران علاوه بر اینکه در دره های سلسله جبال البرز و زاگرس و واحه ها زندگی
در جریان بود، در دشتهای پهناور نیز زندگانی پیشرفت زیادی داشته است. مهمترین
دشتهای مذکور دشت خوزستان است که در جنوب غربی واقع شد و همان سوزیانای
(susiane) قدیم است و از لحاظ جغرافیایی جزء امتداد دشت بین النهرین است.

از نظر بازرگانی نیز ایران مرکز خطوط بزرگ ارتباطی است که مشرق را به مغرب متصل
می سازد و قدیمترین جاده تجارتي - جاده ابریشم - از آن می گذرد.

۱. رمان، گیرشمن، همان مأخذ، ص ۲

با وجود سد کوهها و ظاهر تسخیر ناپذیر، نجد ایران فاتحان متعدد به خود دیده است، و همین امر موجب پیدایش عهدهای متناوب انحطاط و افتخار ایران گردیده است.

۲-۴- اسطوره آفرینش، زرتشت

بیشترین احتمال بر این می‌رود که زرتشت در بلخ کنونی واقع در شمال غربی افغانستان زاده شده که زبان گات‌ها (کهن‌ترین بخش اوستا) نیز می‌تواند دلیلی بر اثبات این نظر باشد. از نوشته‌های پهلوی و نیز اوستا چنین برمی‌آید که او از زادگاه مادری‌اش گریخته است. اگر در گذشته محققان زادگاه زرتشت را آذربایجان کنونی می‌دانستند، در حال حاضر بسیاری از محققان برآنند که او از ناحیه بلخ کنونی به سوی غرب در کشمیر در شمال شرقی ایران مهاجرت کرده است. سپس گشتاسپ شاه پیرو دین زرتشت به دین می‌گردد و زرتشت در وطن دومش سرو مشهورش را می‌کارد. از نظر هینز، تولد زرتشت ۲۲ مارس ۶۳۰ پیش از میلاد می‌باشد، اما جدیدترین تاریخی که لومل می‌دهد ۷۱۴ پیش از میلاد است. اغلب محققان برآنند که او در سده‌های ششم و هفتم قبل از میلاد زیسته است. دین زرتشتی، مزدیسنا نام دارد و پیروانش خود را مزادیسنا می‌نامند که به معنای ستایشگر مزاد می‌باشد. در منابع کهن نوشته شده که دین زرتشتی از آن جهت که برای قلبها آفریده شده، نگاشته نشد. در ایران کهن سنت سینه به سینه ارزش والاتری از کتابت داشت. بعدها به سبب مجادلاتی که زرتشتیان با نمایندگان مذاهب دیگر به خصوص مسیحیان داشتند، موبدان مجبور شدند اوسا را بنویسند و یا چنانچه مانی نگاشته: (... شاگردانش پس از مرگش به یاد آوردند و نوشتند). واژه اوستا به اوستاگ (awastag) فارسی میانه و یا کهن‌تر از آن اپستک (apastak) باز می‌گردد.

از دیدگاه زرتشتیان بر فراز جهان، سرور «همه آگاه» یا اهورامزدا قرار دارد. او برترین است. او خداست. او زمانی بیکرانه در روشنی بود که گاه و جای هرمزد است. در آن سوی، اهریمن ویرانگر در ژرف ظلمت قرار دارد. مکان او ظلمت بیکرانه است. بین آن دو، تهیگی است که وای (vayu) نام دارد. و این خلأ میان روشنی بیکران و تاریکی بیکران، آمیزه‌ای از هر دو را در خود دارد و مرز آن دو به‌شمار می‌رود. بنابراین اورمزد و اهریمن از یک سو بیکرانه و از سویی دیگر کرانه مندند. اورمزد از وجود اهریمن آگاه بود و می‌دانست که او یورش خواهد آورد و جهان در سیطره رشک فرو خواهد شد. بنابراین اورمزد برای مقابله با اهریمن، آفریدگان به مینویی (غیر مادی) آفرید. آفریدگان مینویی سه هزار سال بی‌اندیشه،

بی جنبش و ناملموس بودند. اهریمن نادان که از هستی اورمزد آگاه نبود از ژرف پایه برخاست و به مرز روشنایی آمد. به اورمزد و روشنایی ناملموس تاخت، چون چیرگی را از آن روشنایی دید، پس به جهان تاریکی بازگشت و سبب مبارزه با اورمزد، دیوان مرگ آور آفرید. اورمزد به اهریمن، با شرط یاری اهریمن به آفریدگان اورمزد پیشنهاد آشتی داد، اما اهرمن نپذیرفت. پس اورمزد پیشنهاد کارزار در نه هزار سال کرد و چون اهریمن بدان پیمان همداستان شد، اهونور را سرود و فرجام پیروزی خویش، شکست اهریمن و دیوان و رستاخیز را به اهریمن نشان داد. اهریمن از بیم سه هزار سال به گنجی فروافتاد.

برای پیروزی بر اهریمن، اورمزد مجبور به آفرینش شد. او نخست «زمان درنگ خدای» یا کرانه‌مند را از زروان، زمان بیکرانه‌ء ازلی ابدی پدید آورد. زیرا آفریدگان در زمان رواج می‌یافتند. در زمان، آفریدگان اهریمن نیز رواج می‌یافتند، از سوی دیگر اما، همچون آفریدگان اورمزد میرا می‌گشتند. پیش از حمله‌ء اهریمن خورشید و ماه و ستارگان ایستاده بودند. زمان پاک و همواره نیمروز بود. به هنگام تاخت اهریمن آنان به جنبش درآمدند و تا فرجام نایستند. «در دین گوید که چون اهریمن در تاخت، نه به سال، ماه و روز (بود)؛ چه تیز در زمان بیامد.

از این اسطوره می‌توان نتیجه گرفت که «زمان درنگ خدای»، نه آفریده‌ء اورمزد، بلکه به سبب تاخت اهریمن پیدایی یافته و تا پیش از یورش وی جنبش و گذرایی زمان نبوده است. از زمان ایستا، که در واقع همان زمان ازلی ابدی‌ست، به عنوان زمان پاک یا به دیگر سخن نآمیخته، سخن رفته است و نیمروز به عنوان گاه مقدس روز، چون ایستاست، پس جاویدان نیز می‌باشد. تاخت اهریمن ایستایی زمان را درهم می‌شکند و به آن جنبش و گذرایی می‌بخشد.

۳-۴- اسطوره آفرینش، زروانی

نام زروان یا زروان از واژه‌ء زمان نشأت می‌گیرد. زروان خدایی ازلی ابدی‌ست. او خلق نشده بلکه همیشه بوده است. بدین جهت نیک و بد از او آفریده شده‌اند. او پدر دو برادر، اورمزد و اهریمن است. پس از خلق فرزندان او دیگر در امر جهان دخالت نکرد. زروان قوی‌تر از اورمزد و اهریمن است. او قاضی و آگاه‌ترین است. هیچ میرنده‌ای نمی‌تواند از برابر او بگریزد. او سرنوشت زندگان را رقم می‌زند. تقدیر هر انسانی از قبل تعیین گشته و هیچ کس را توان تغییر آن نیست. پیش از موجودیت زمین و آسمان زروانی بزرگ تنها بود.

او آرزوی پسری کرد و برایش هزار سال قربانی کرد. هنگامی که هزار سال به پایان رسید، او در رسیدن به آرزویش شک کرد. در لحظه شک نطفه دوقلو در زهدان او شکل گرفت. اورمزد از تصمیم پدر در زهدان آگاه بود و آن را به برادر باز گفت. اهریمن با شنیدن این سخن، شکم زروان را شکافت و گفت: «من اورمزد هستم، پسر تو. زروان گفت: «پسر من روشن و خوشبوست. تو اما تیره و بدبویی». سپس زروان گریست. هنگامی که اورمزد آمد، زروان آرزویش را یافت، اما او پیمانی بسته بود که نمی‌توانست آن را بشکند. بنابراین او پادشاهی جهان را به نه هزار سال به اهریمن وا گذاشت، به اورمزد شاخه برسم داد و بدین‌گونه پادشاهی جهان روحانی را از آن اورمزد کرد. در کتاب بندهش دو اسطوره آفرینش ارائه می‌گردد. نخست آفرینش مادی از خود اورمزد ترسیم گشته؛ «در آن از کار افتادگی آن اهریمن، هرمزد آفریدگان را به صورت مادی آفرید. از روشنی بیکران آتش، از آتش باد، از باد آب، از آب زمین و همه هستی مادی را فراز آفرید. و سپس از آب سرشک، به عنوان نخستین آفریده سخن رفته: «چنین گوید به دین که نخستین آفریده همه آب سرشکسی بود، زیرا همه [چیز] از آب بود جز تخمه مردمان و گوسپندان، زیرا آنان را تخمه آتش-تخمه است. او، نخست، آسمان را آفرید برای بازداشتن [اهریمن و دیوان]، باشد که [آن آفرینش را] آغازین خواند؛ دیگر، آب را آفرید برای از میان بردن دروج تشنگی. نخستین اسطوره، اسطوره آفرینش از آتش را ارائه می‌دهد و دومی از آب. اما این آب از کجا می‌آید؟ در ادامه دو اسطوره، آب نخست بعد از آسمان خلق می‌گردد. به نظر می‌رسد، دومین اسطوره زروانی‌ست. زروان با شک خود آفرینش مینویی را ممکن می‌سازد و با غمش، آفرینش مادی را. آفرینش مینویی نتیجه شک زروان بود و آفرینش مادی نتیجه غم او چرا که زروان با دیدن اهریمن می‌گرید و این سرشکت نخستین آفریده مادیست. بنویست براین نظر است که در اساطیر زروانی آب که تیره، مؤنث، و مضر است به قدرتهای بد تعلق دارد و آتش که روشن، مذکر، و مفید است به قدرتهای مفید. زروانی‌ها نه تنها برای خدایان بلکه برای دیوان نیز قربانی می‌کردند تا دیوان آنان را نیازارند. یکی از تحولات در زروانی‌گری، اعتقاد به تکامل مادی جهان نه به وسیله آفرینش خدایی، بلکه از ماده‌ای نادیدنی به دیدنی و یا از زمان و مکان نامحدود به محدود می‌باشد. چنین به نظر می‌رسد که این اعتقاد انکار بهشت و دوزخ را نیز همراه داشته است.

۴-۴- اسطوره آفرینش، مانی

کمی از زمان و مکان آیین زرتشتی فاصله می‌گیریم.

حدود دو هزار سال پس از آن پسری در سرزمین بابل چشم به جهان می‌گشاید که هنوز درباره پیشینه خانوادگی‌اش اطمینانی نیست. می‌گویند از اشرافزاده‌ها و نوادگان اشکانی است و پاره‌ای نیز مادرش را مسیحی می‌دانند. مانی، پیامبر نقاش، در جوانی با ندایی که خود از سوی پدر بزرگی - آفریدگار - میداند به سوی خاور ره توشه میبندد. از آنجا به دربار ساسانیان راه مییابد سپس تا خاور، ترفان و مرز چین میرود و در نهایت در زندان ساسانیان چشم از جهان فرو میبندد. مانی شاید نخستین پیامبری است که دست کم به ادعای خود دست به قلم میبرد و گفته‌ها و آموزه‌های آیینش را مینگارَد. آیینی که شاید بتوان آن را برداشتی کلی از آیینهای زرتشتی، بودایی، مسیحی و گنوسی دانست. همچنان که خود او نیز عنوان میدارد که پدر بزرگی فرستادگانش را به زمین فرستاده و سپس به زرتشت، بودا، عیسی، و خودش به عنوان آخرین فرستاده زروان اشاره میکند. (مانی پیامبران یهود و حتی موسی را قبول ندارد).

آیین مانی تا سده‌ها و چه بسا هزاره‌ها، به حیات زیرزمینی خود ادامه می‌دهد. تا آنجا که در اوایل سده یازده میلادی رد پای آن را میان جماعتی ربانی در ایتالیا و جنوب فرانسه نیز پی می‌گیرند. ونیز ردی از آن را در عرفان ایرانی اسلامی می‌توان دید. این شاید ارتباطی به سخن خود مانی دارد که میگوید آیین او در هر جایگاه باید رنگ و بوی فرهنگ مردم را یابد. همین شگرد دست کم به صورتی زیر زمینی سبب تداوم آیین شده است. در بررسی استوره آیین مانی، نیز این اختلاط به چشم میخورد. بهمان نسبت که به اساسی متفاوت بر میخوریم، وام‌گیری از دیگر استوره‌ها و آیینها نیز به چشم میخورد. اساس استوره آفرینش در آیین مانی اینچنین است:

مانی برای نور و ظلمت ازلیتی ذاتی قایل است. یعنی در ابتدای زمان دو دنیای جدا از هم نور و تاریکی، وجود دارند. این دیدگاه بسیار به دیدگاه زرتشتی نزدیک است. دو اقلیم در برابر هم و هر دو دارای شهریاری جدا. شهریاری تاریکی در اینجا هم اهریمن است اما شهریاری روشنایی به جای اهورامزدا، زروان است. در اینجا اهریمن خود، بدون هیچ تحریکی از سوی ایزد روشنایی حمله را آغاز میکند. و هم اوست که با این اقدام سبب آغاز اختلاط میان جهان تاریکی و روشنایی می‌شود. هدف نهایی جهان از دید مانی، جدایی دوباره تاریکی و نیکی از

هم، و نه مانند بیشتر استوره‌ها نابودی همیشگی بدی، است. بدی نابود شدنی نیست تنها باید تلاش کرد مرز آن را از نیکی جدا کرد تا نیکی راستی نی اش را باز یابد.

در لحظه نخست تازش، زروان، مادر بزرگی را بوجود می‌آورد و او خود، نخستین پیش نمونه انسان که در واقع شمایی نیمه خدایی نیمه انسانی دارد، یعنی هرمزد بغ را. این انسان در مقایسه با پیش نمونه زرتشتی، همسان با کیومرث شمرده می‌شود. اما بسیار غیر مادی تر از کیومرث است. البته او مستقیم آفریده زروان نیست. بلکه در اینجا بن زایندهگی نخستین انسان به مادر زندگی نسبت داده شده است. اما این پیش نمونه کار چندانی انجام نمی‌دهد. مانند کیومرث که در حمله و دفاع اهریمن نقش زیادی ندارد. هرمزد بغ یک ابزار است. فراخوانده می‌شود و سپس به سرعت توسط اهریمن به قعر تاریکی می‌افتد تا نجات او انگیزه‌ای برای آفرینش جهان مادی شود. نکته جالب دیگر در آن است که در هر دو نمونه، رخدادی سبب برهم خوردن توازن میان نیک و بد و در واقع آغاز هستی می‌شود. گویا حالت مطلوب این است که جهان بهمان حالت سکون و سیال در زمان بیکران باقی بماند؟ چرا؟ چه فلسفه‌ای پشت این دید است که شکون جهان آفرینش را به تلاش انسان برتری می‌دهد؟... پس از شکست هرمزد بغ و فرزندانش _ امهر سپندان - و سقوطشان به جهان تاریکی، پدر بزرگی به این اندیشه می‌افتد تا کاری کند که آنها را برهاند. دومین مرحله آفرینش ایزدان در این مرحله رخ می‌دهد.

مهمترین ایزد این دوره مهر ایزد است. او به همراه فرزندانش، هرمزد بغ را از بیهوشی و اسیری رهایی می‌دهند. خویشکاری مهر ایزد آنقدر زیاد است که حتی آفرینش جهان مادی به او نسبت داده می‌شود. بنابراین او در حد اهورامزدا زرتشتی بالا می‌آید و این می‌تواند نشان از نگرش مانی به میتراپیسم دستکم از نوع غربی آن باشد. ایزد مهر از تن دیوانی که کشته شده‌اند، هشت زمین و از پوست تن آنها ده آسمان می‌سازد. از پاره‌های نوری که دیوان بلعیده بودند اما هنوز پاک مانده است، خورشید و ماه و از نورهای آلوده شده ستارگان را در آسمان یازدهم می‌آفریند.

سپس چرخه‌های آب و آتش و باد را برای رهایی باقی پراکنده‌های نور می‌آفریند. روشن شدن معنی "تکه‌های نور"، عرفان مانوی را رقم می‌زند. حقیقتی گم‌شده در میان تمام آفریده‌ها هست. حقیقتی ناب که به سبب اختلاط میان جهان تاریکی و روشنایی به این صورت در آمده. این گوهر حتی در میان آفریده‌هایی که منشا نیکی هم به آنها نسبت داده

نمی‌شود وجود دارد. مثلا ستارگان از نورهایی هستند آلوده و ماه و خورشید از نورهایی که هنوز به تمامی آلوده نشده‌اند. البته در آیین مانی اصولا برای آفریده‌ها منشا نیکی تصور نمی‌شود. اصل آفرینش مادی در دید مانوی بد است. این دیدگاه تا جایی پیش می‌رود که تا انسان در شکل مادی اش _ از منشا تاریکی‌ها یعنی دیوها زاده می‌شود. و وحدت وجودی این پاره‌ها یعنی گرد هم آمدن دوباره تمامی این تکه پاره‌های پراکنده نور، این مهمترین خویشتکاری انسان در زندگی و زمین است. یکی از هموندان میگوید، آیین مانی بسیار انسانی است یعنی وارون سایر آیینها که خدا در آنها نقش فراوان دارد، در آیین مانی تلاش شده تا به انسان نقش بیشتری داده شود. این مورد در آیینهای سامی به چشم نمی‌خورد. در آیین زرتشت نیز انسان همکار و همراه اهورامزدا خوانده شده. اما در آیین مانی، رهایی نهایی جهان روشنایی خویشتکاری مستقیم انسان است. اگر زوج نخستین خویشتکاریشان را انجام میدادند اصولا انسان به این رنج _ آفرینش مادی _ نمی‌افتاد.

درباره اصل رنج در آیین مانی هموندی دیگر چنین می‌گوید: تصور وجود رنج در آفرینش مادی دیدگاه نزدیک به گنوسی آیین مانی است. در حالی که در اندیشه زرتشت آفرینش به ویژه آفرینش انسان منشا نیکی دارد و انسان مقدس است و همکار اورمزد. اما در آیین مانی و همسان با آن گنوسی، انسان سرچشمه ویژگیهای بد است هر چند گوهری نورانی و نیک در بر دارد. اما حتا نخستین زوج نیز تجسمی از ویژگیهای بد انسانی چون شهوت و آزند. از این نظر انسان به صورت مستقیم وظیفه دارد تا نهاد و گوهر درونی اش را باز شناسد تا به وسیله آن از ویژگی‌های بد دوری کند. به خودی خود مقدس نیست اما در نهایت خویشتکاری مقدسی بر دوش دارد. شاید به همین سبب است که می‌گوییم آیین مانی انسانی‌تر و زمینی‌تر است.

نکته‌ای دیگری که به چشم می‌خورد رابطه خویشتاوندی است که میان ایزدان برقرار است. هر ایزدی فرزندان دارد که یا ری‌اش می‌دهند. این نوع نگرش، به نگرش یونانی نزدیک است. و به نوعی نقش نیمه انسانی گرفتن آنها نزدیک می‌شود. در آیین شرقی، کمترین ایزدان خود صاحب رابطه خویشتاوندی و فرزند هستند. اینجا حتا هرمزد بغ هم فرزندان دارد. در نمونه زرتشتی تنها گاه به صورت تمثیلی برخی از پدیده‌ها را به فرزندان اهورامزدا تشبیه می‌کنند اما هیچ کدام دیگر از ایزدان فرزند و خویشتاوند دیگری یعنی دارای سلسله مراتب نیستند. در پایان آفرینش مرحله دوم جهان هنوز ساکن است یعنی زمان جاری نشده. در آفرینش سوم

زمان آفریده می‌شود و خورشید و ماه و زمین به گردش در می‌آیند. سه ایزد اصلی در این مرحله نقش آفرینی می‌کنند. نریسه ایزد، دوشیزه روشنایی و عیسای درخشان/ نریسه ایزد ماه و خورشید را به حرکت در می‌آورد و با تغییر فصلها، پاره‌های نور را به وسیله بارش و شب‌نم آزاد می‌کند. انسانها نیز با آزاد کردن پاره‌های نور آن را به ماه می‌فرستند ماه، همراهی یکبار، کاسه‌اش پر می‌شود به خورشید سرریز می‌کند و از آنجا از راه راه شیری به بهشت روشنی می‌رود. این بهشت جایگاهی است که برای رهایی نورهای آزاد شده از چنگال آمیختگی آفریده شده. تا زمانی که در پایان جهان همه نورهای گم شده گرد هم آیند. هر مزد بغ فرمانروای این بهشت است.

در آغاز آفرینش سوم، نریسه ایزد و دوشیزه روشنایی با اغوای دیوان، سبب می‌شوند پاره‌های نور بلعیده شده را به زمین بریزند. تا درختان و گیاهان حاصل شوند. دیوان ماده که از دیوان نر باردار بوده‌اند، جنینهایشان را سقط می‌کنند. این جنین‌ها بر زمین می‌آیند و پنج گونه از جانوران، دویا، چهار پا، پرند، شناور و خزنده حاصل می‌شوند. به این ترتیب اساس آفرینش موجودات را دیوها رقم می‌زنند. بهمن یکی دیگر از ایزدان این دوره است که به نظر می‌رسد کاملاً از آیین زرتشتی وام گرفته شده و خویشکاری یافته باشد. بهمن که در آیین زرتشتی نماد اندیشه نیک است اینجا پنج اندام دارد به نماد پنج نیروی مغز انسان: خرد، ذهن، هوش، اندیشه و فهم. بهمان نسبت که تن آدمی سرچشمه‌ای از تاریکی و بدی دارد، نیروهای ذهنی او ایزدی و نیک هستند.

آفرینش انسان:

دو دیو نخستین زن و مرد را به وجود می‌آورند. گهمرد و مردیانه. و آنها را اغوا می‌کنند که بهم نزدیکی کنند و نسلشان را ادامه دهند. مانی نگاه بدی نسبت به انسان دارد. انسان سراسر شهوت، حتا با پا در میانی عیسای درخشان نیز سربراه نمی‌شود. در این میان نگاه بد به زن بیشتر است. او که میبیند گهمرد از نزدیکی سرباز میزند با دیوها همبستر می‌شود و هابیل و قابیل را می‌زاید. از این پس گهمرد هم دوباره از راه راست سرپیچی می‌کند و زاد و ولد ادامه می‌یابد. به این ترتیب با هر زایش نور در تن جسمانی بیشتر حبس می‌شود و انسان بیش از پیش در رنج تن گرفتار می‌ماند. راه رستگاری انسان که به کیهان کوچک در برابر کیهان بزرگ یعنی گیتی تشبیه شده، تنها بهره‌گیری از گوهرهایی است که تجلیشان

در بهمن بزرگ وجود دارد. او باید با آگاهی در راه آزاد سازی نورها بیفتد تا به کیهان بزرگ یاری دهد تا هنگامه ی واپسین نبرد میان نیروهای روشنی و تاریکی در پایان جهان... در آخر می خواهیم نکاتی درباره آیین مانی که از سوی هموندان مطرح شد را بازگو کنیم:

مانی هنرمند است. او برای توصیف کنشهای رهایی بخش ایزدان، ساختار کیهان و سرنوشت انسان از زبان تصویری ارزشمندی بهره می گیرد. از نمادهای گنوسی تا نمادهای اقوام گوناگون. این استفاده از نمادها و نیز دامنه دار کردن آن براساس قومهای گوناگون نشانی است از دید بالایی مانی در تلفیق هنر و سلیقه در بیان موضوع. در ارزشنگ، مانی مجموعه دید خود را از جهان در چند نگاره عرضه می کند.

مانی در این جمله ویژه اش: "بر نگاره های تصویر خود می گریم". حتا پیشگویی مرگ خویش را بنیانی هنری می دهد.

نکته دیگر در آموزه های مانی است:

احکام آیین مانی احکام نسبتا دشواری هستند. او به سبب ارزش زیادی که به رهایی نور از تن آدمی می دهد، خویشکاری انسان را دشوار میداند و دستورهای سختی می دهد. اما برای همراه کردن مردم با خود علاوه بر این نظریه که آیینش در هر سرزمین باید رنگ و بوی فرهنگ همان مردم را بگیرد، دو دسته پیروان را بر می شمرد. دسته نخست یا نیوشایان برگزیدگان آیینند و خویشکاریشان دشوارتر. نیایشهای زیاد روزانه، منع همسر داری و نوشیدن شراب و... اما در برابر آنها مردم عادی هستند که وظیفه شان آسانتر می شود مثلا به شرط تک همسری می توانند همسر داری کنند. روزه ها و نمازهای کمتری دارند و...

۴-۵- اسطوره آفرینش، مزدک

کلمه مزدک از مشتقات مزداست که به زبان اوستایی به معنی خداست. مزدک پسر بامداد است که در پهلوی بامداد یا بامداد تلفظ می شود. برخی زادگاه او را نیشابور، استخر، گروهی نسا و نیز تبریز دانسته اند. مزدک در اواسط قرن ۵ میلادی در مادرایا واقع در ساحل شرقی دجله متولد شد. برخی از مورخین از محل تولد او حدس زده اند که اصل مزدک آرامی یا سامی بوده است. ولی نام مزدک و نام پدر او بامداد این حدس را باطل می سازد و تأکید می کند که نام او ایرانی بوده است.

به طور کلی اصول مذهب و اندیشه های فلسفی دین مزدک از این قرار است:

۱- مزدک نیز همانند مانی در برابر وحدت گرایی زروانیان به ثنویت گرایش داشت. اما

برخلاف نظریه مانی معتقد بود که افعال و اعمال خدای ظلمت غیر ارادی بوده و از روی تصادف وارد قلمرو نور شده است. همچنین معتقد است که سرانجام نور بر ظلمت پیروز می‌شود.

۲- نخوردن گوشت و روی آوردن به زهد و ریاضت یکی از اصول مهم دیگر این مذاهب است.

۳- از نظر مزدکیان عناصر اربعه (آب، باد، خاک، آتش) به سه اصل یا رکن آب، آتش و خاک تنزل می‌یابد. زیرا باد قابل تملک نیست. از دیدگاه مزدکیان آنچه باعث جنگ و نزاع می‌شود و در جامعه بی‌عدالتی حکمفرما می‌گردد، پنج خوی با صفات زشت است که عبارتند از: کینه، آز، خشم، تعصب، نیاز - برای اینکه جامعه انسانی به عدالت و راستی روی آورد می‌باید این ۵ خصلت زشت از بین ببرد و تنها راه از بین بردن آنها این است که: اولاً = آب و آتش و خاک یا چراگاه (مالکیت زمین) که در واقع خداوند آنها را آفریده و از منابع طبیعی هستند می‌باید همه مردم جامعه به طور یکسان و اشتراکی از آنها بهره‌مند شوند.

ثانیاً = به جز موضوع مالکیت موارد دیگری که باعث خشم ... می‌گردد مسأله ازدواج است بدین جهت از تشکیل حرم سراهای طبقه اشراف جلوگیری شود تا امکان ازدواج برای همه یکسان فراهم گردد.

تعلیمات مزدک بر دو قسمت بنیان داشت:

قسمتی از آن مربوط به بهبودی کسانی بودند که در آن زمان حقوق شان از دست رفته بود و در این زمینه بدون آگاهی دگرگونی‌های اقتصادی و سیاسی چیزی نمی‌توان بیان کرد. دیگر تعلیم زهدگرایی است که اساس آن بر همان دوگانه پرستی مبتنی است. روشی که مزدک آورد به گفته خود او برای برقراری دین بهی و آیین راستی وضع شد. زرتشت - مزدک پیغمبرانی بودند که برای بنیان گذاری یک جامعه صلح جویانه و بشردوستانه انسان را به تهذیب نفس و تزکیه اخلاق دعوت نمودند. همان طور که زرتشت از جنگ و فساد نهی می‌کرد مانی و مزدک برای استقرار شرافت و عظمت انسانی نزاع را منع می‌کردند حتی کشتن حیوانات را هم دوست نداشتند.

مفهوم ادعای اشتراک زن و مالکیت مزدک این بوده که زمین و استفاده از خاک حق همه انسانهاست و مردم حق دارند که به طور مساوی از این منابع که آفریده «اهورا مزدا»

است نه زائیده افراد بهره ببرند. مزدک گفت: زن و مال بین مردم همین طور مشترک است چنانچه آب و هوا و آفتاب و نباتات و جمادات مشترک‌اند. او گفت: کسی حق ندارد که بر پایه ثروت و نیرو، زنان را مثل حیوانات در قفس حرم سرا بیفکند و دیگران حتی از داشتن یک زن محروم باشند بلکه زن و تمتع او نیز حق همه مردم است.

آمیزش نور و ظلمت:

از نظر مزدک نور، آگاهی ولی ظلمت، کور است. حرکت نور ارادی و حرکت ظلمت غیر ارادی است. بنابراین غلبه نور ضروری و قطعی و غلبه ظلمت تصادفی و موقتی است. مزدک تداخل نور و ظلمت و پیدایش جهان مادی را طبق این فرضیه، امری تصادفی می‌شمرد و برای تداخل سه مرحله قائل است:

مرحله اول نور و ظلمت مخلوط نیستند و هر یک به استقلال خود وجود دارند مرحله

بند هشتین

مرحله دوم در این دوران این دو عنصر در می‌آمیزند مرحله گومیزتسن
مرحله سوم با جدا شدن نور از ظلمت که وقوع آتی این امر مسلم است و تحقق آن با یاری و مساعدت مردم از نور و نبرد با نیروهای ظلمانی میسر است س به عقیده مزدک پیروزی نهایی با نور است.

۵- کتابنامه

- بویس، مری، هخامنشیان، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، انتشارات توس، چاپ اول ۱۳۷۵.
تاریخ کیش زرتشت، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، انتشارات توس، چاپ دوم ۱۳۷۶.
بهار، مهرداد، از اسطوره تا تاریخ، نشر چشمه ۱۳۷۶.
پژوهشی در اساطیر ایران، انتشارات آگاه ۱۳۷۵.
تفضلی، احمد، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، به کوشش ژاله آموزگار، انتشارات سخن ۱۳۷۶.
فرنبرگ دادگی، بندهش، ترجمه مهرداد بهار، انتشارات توس ۱۳۶۹.
رضی، هاشم، آیین مهر (میترائیسم)، انتشارات بهجت ۱۳۷۱.
زهر، آر.سی، رزوان، ترجمه تیمور قادری، انتشارات فکر روز ۱۳۷۴.

طلوع و غروب زردشتی گری، ترجمه تیمور قادری، انتشارات فکر روز ۱۳۷۵.
 شهرستانی، توضیح الملل، ابو الفتح محمد بن عبد الکریم، تحریر از مصطفی خالقداد
 هاشمی، با مقدمه و حواشی و تصحیح و تعلیقات سید محمد رضا جلالی نائینی، جلد
 اول ۱۳۶۲.

فخر الدین اسعد گرگانی، ویس و رامین، نشر جامی، چاپ اول ۱۳۶۹.
 کریستن سن، آرتور، مزدپرستی در ایران قدیم، برگردان دکتر ذبیح الله صفا، انتشارات
 هیرمند ۱۳۷۶.

فردوسی، ابو القاسم، شاهنامه، براساس چاپ مسکو، به کوشش سعید حمیدیان، نشر قطره
 ۱۳۷۴.

ویدن گرن، گتو، مانی و تعلیمات او، ترجمه نزهت صفای اصفهانی، نشر مرکز ۱۳۷۶.
 هینلز جان، شناخت اساطیر ایران، ترجمه ژاله آموزگار، احمد تفضلی، نشر آویشن ۱۳۷۵.
 زند و هومن یس و «کارنامه اردشیر پایکان»، ترجمه صادق هدایت، انتشارات امیر کبیر
 ۱۳۴۲.

گیتا، (بهگود گیتا) سرود خدایان، ترجمه محمد علی موحد، شرکت سهامی انتشارات
 خوارزمی، چاپ دوم با تجدید نظر ۱۳۷۴.
 گزیده سرودهای ریگ ودا، به تحقیق و ترجمه و مقدمه سید محمد رضا جلالی نائینی،
 نشر نقره ۱۳۷۲.

اوستا، گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه، انتشارات مروارید ۱۳۷۵.
 شایست ناشایست، آوانویسی و ترجمه کتابیون مزداپور، مؤسسه مطالعات و تحقیقات
 فرهنگی ۱۳۶۹.

مینوی خرد، ترجمه احمد تفضلی، انتشارات توس، چاپ دوم ۱۳۶۴.
 ونیداد، ترجمه هاشم رضی، انتشارات فکر روز ۱۳۷۶.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی